

نامه‌ای برای امروز

پاسخ به «نامه‌ای برای فردا»ی خاتمی

متن زیر پاسخی است به درخواست معاونت سیاسی نهاد ریاست جمهوری در خصوص اظهار نظر نسبت به نامه آقای خاتمی تحت عنوان «نامه‌ای برای فردا» که همان موقع برای درخواست‌کننده ارسال شد و اکنون با حذف بخشی از مطالب در اختیار عموم قرار می‌گیرد. برخی از مطالب نیز بنابه ملاحظاتی حذف شد. که به جای آنها حروف انگلیسی قرار داده شده است.

مدت‌ها بود که در پی نوشتن تحلیل جامعی در خصوص عملکرد آقای خاتمی بودم و لذا هنگامی که درخواست رسمی در خصوص اظهار نظر من نسبت به «نامه‌ای برای فردا» از سوی معاونت سیاسی نهاد ریاست جمهوری به دستم رسید فکر کردم که همان مطالب را در قالب همین پاسخ بنویسم. اما پس از تامل بیشتر به این نتیجه رسیدم که بخش قابل توجهی از نکات مورد نظر را برای فرصت دیگری بگذارم و در اینجا صرفاً پاسخ خود را در چارچوب نامه مذکور، تا حدودی بسط و شرح دهم.

ممکن است که خواننده احساس کند که قدری تندی و یا حتی عدول از انصاف در این مطالب وجود دارد، من قصد رد کردن این برداشت را ندارم اما باید بگویم که این متن در برابر آنچه که می‌توانست نوشته شود نه تنها تند نیست که معتدل هم خواهد بود و اگر هر آنچه که در ذهنم است را می‌نوشتم آن وقت مشخص می‌شد که تا چه حد رعایت انصاف شده است، و حتی بالاتر از آن بوی نوعی محافظه‌کاری از این پاسخ به مشام خواهد رسید.

البته من برخلاف آقای خاتمی این پاسخ را برای آینده نمی‌نویسم چرا که فکر می‌کنم الزاماً باید با نسل و افراد حاضر صحبت کرد بعلاوه من این مطلب را خطاب به نسل جوان نمی‌نویسم چرا که آنها مدت‌هاست که از این مرحله گذر کرده‌اند و هیچ تراهی برای این حرف‌ها خرد نمی‌کنند، و گوششان از تکرار مکررات آزرده است، مکرراتی که به خاطر وزوز دایمی‌اش گوش‌های آنان را بدل به ابزار و مجرای شکنجه نموده است، و دعا می‌کنند که یا

این سخنان تکراری خاتمه یابد یا گیرنده گوش آنان بگونه‌ای شود که با فرکانس این سخنان تطابقی نداشته و خارج از حدود آن باشد. من این نامه را خطاب به آنانی می‌نویسم که هم نسل من هستند نسلی که بیشترین تأثیر را در تحولات چند دهه اخیر داشته است، و هنوز هم می‌تواند این نقش را ایفا کند. اما حیف و صد حیف که بخشی از آنان با رکود و رخوت و محافظه‌کاری غیرقابل قبول در برابر موج ضد اصلاحی سکوت و عقب‌نشینی کردند و می‌کنند و اسم آن را اعتدال و عقلانیت گذاشته‌اند و چه ظلمی به کلمات می‌کنند و کرده‌اند. خطاب این نامه به نسلی است که کمتر فرصت کرده تا با کلمات بازی کنند و به توجیه وضع خود در قالب‌های ادبی بپردازند. نسلی که از کویر نیامده و اگر هم در کویر بوده، رشد و بلوغ او در شهر رخ داده است. خطاب این نامه نه جمعی مجهول و ناشناخته که جمعی شناخته شده و مسئول است و به صفت مسئول بودنش پاسخگو نیز باید باشد. در این نامه می‌گویم که به نام ملت حرفی نزنم و اگر هم در موردی به نام ملت سخنی گفته شود به کام قدرت نخواهد بود که جمع این دو نقیض (البته در کشور ما) از عهده عده اندکی برمی‌آید و بس! و اما بعد!

۱- اولین نکته‌ای که در این نامه هست عنوان آن است اصولاً وقتی برای فردا نامه می‌نویسیم و حوالت تاریخی می‌دهیم که از گفتگو با امروز عاجز باشیم این عجز از آن روست که نویسنده یا گوینده علی‌رغم ظاهر کلمات، کسی را یارای درک و فهم اندیشه‌های خود نمی‌یابد یا این که آنان را لایق شنیدن تفکرات و مطالب خود نمی‌داند و الا چه معنا دارد که انسان تا وقتی که می‌تواند با مردم خود از هر قشر و گروهی سخن بگوید و بشنود آیندگان را مخاطب خود قرار دهد؟ شاید چنین قصدی در ضمیر آگاه نویسنده وجود نداشته است اما در هر حال می‌توان حکم کرد که در ضمیر ناخودآگاه نویسنده چنین ایده‌ای وجود داشته است. با این تصور دیگر چه جای نقد و بررسی از سوی امروزی‌ها می‌ماند، وقتی که از قبل حکم بر عجز فهم مطلب از سوی امروزی‌ها شده است؟ اما طبیعی است که زدن مهر بطلان بر چنین ذهنیتی که در پس پرده این نامه است نشان خواهد داد که این نامه نه تنها خطاب به آیندگان نیست، نسل امروز هم که از آن گذر کرده و عصاره توجیه‌گری آن را که در پس چارچوب‌های به ظاهر منطقی پنهان شده هر انسان با فهم متوسط هم می‌تواند دریابد بلکه گذشتگان نیز در صورت مواجهه با این مطالب فریب آن را نمی‌خوردند.

۲- نکته دیگر که در نامه وجود دارد مخاطب آن است که تحت عنوان کلی نسل جوان معرفی شده است. نسلی که قطعاً وجود دارد اما مرجعی از خود برای پاسخگویی ندارد. البته

اگر هم داشت شاید زحمت جواب دادن را به خود نمی کشید. چنانچه در واقع چندان زحمت خواندن این نامه را به خود نمی دهد، چرا که تصمیم خود را تقریباً گرفته است. و قطعاً آقای خاتمی هم این مسأله را خوب می داند، اما چرا خطاب به آنان نامه می نویسد؟ خیلی روشن است. اگر خوب به نامه نگاه کنیم معلوم است که خطاب آن به مجموعه دانشگاهیان و روحانیون و دیگر افراد از جمله اهل سیاست و... و در واقع نخبگان جامعه است. ولی چون خطاب مستقیم به این جماعت بدون جواب نمی ماند و این چیزی است که مورد استقبال آقای خاتمی نیست لذا خطاب را به گروه کاملاً اعتباری جوانان برگردانده است. اگر واقعاً آقای خاتمی در صدد گفتگوست، بهتر بود که به اهل نظر که آشکار و غیرآشکار برایش نامه نوشته اند پاسخی منطقی می داد نه این که پرسش های این گروه را با سکوت مواجه کند و همواره به گفتگوی یک طرفه بسنده کند و فقط در خلوت با این افراد به گونه ای دیگر سخن بگوید ولی به جلوت که می رسد سمفونی دیگری نواخته شود.

۳- مهمترین اشکال این نامه که تقریباً در طول هفت سال گذشته کمابیش نزد آقای خاتمی وجود داشته است عدم تفکیک جایگاه و نقش های خود هنگام نوشتن یا سخنرانی است. آقای خاتمی میان دو مقام اندیشمند و سیاستمدار و صاحب قدرت تفکیک قایل نمی شود. اگر چه ممکن است یک نفر بتواند در هر دو زمینه ایفای نقش کند اما در هر مورد لازم است که تفکیک صورت گیرد. در نقش اندیشمند اگر سخنی گفته شود، شنونده به منطقی و روابط میان گزاره های بحث توجه می کند و چندان عنایتی به اصل و شخصیت گوینده ندارد. مثلاً یک دانشمند می تواند یک کتاب بسیار خوب و دقیق در خصوص مضرات سیگار بنویسد، در حالی که هنگام نوشتن آن کتاب ده ها بسته سیگار هم کشیده است. کسی این عمل وی را به استدلال ها و دلایل مطرح در کتابش ربط چندانی نمی دهد، اما تردیدی نیست که اگر یک نفر بخواهد رییس کمیته مبارزه با سیگار شود در این صورت نمی تواند خودش یک سیگاری قهار یا عادی و حتی تفننی باشد.

آقای خاتمی هم در مقام صاحب نظر می تواند تحلیل کند و مخاطب هم برحسب اهمیت تحلیل ها یا نوشته هایش برای او حساب اندیشمندی باز می کند. حتی در مقام اندیشمندی می توان برای آینده نامه نوشت در این مقام می توان توضیح داد که چه چیز خوب و چه چیز بد است، درست یا غلط است. اما مقام سیاستمدار پس از این مرحله نمودار می شود، که چگونه و براساس چه سیاستی وی خوب را حاکم و بد را محکوم می کند. سیاستمدار ممکن است

براساس اندیشه‌های خودش وارد عمل شود، و نیز ممکن است آموزه‌های اندیشه‌ای دیگران را بپذیرد و آنها را عملی کند.

آقای خاتمی در سراسر این نامه تقریباً در مقام اندیشمند حرف زده است. در حالی که این بعد او نیست که برای مردم یا مخاطب اهمیت دارد. بلکه در نقش ریاست جمهوری اوست که باید پاسخگو باشد او باید براساس وظیفه‌ای که پذیرفته و در قالب آن داد سخن بدهد در این حالت این که او و فقط او چه می‌گوید مهم است و نه اصل سخن گفته شده. امروز می‌توان تمام کتاب‌های علمی و درسی دانشگاه‌ها را آموزش داد بدون این که اسم نویسنده آن عنوان شود ولی سخن رییس جمهوری آمریکا از این حیث مهم است که او رییس جمهور آمریکاست و اگر این مقام را از سخن او بگیریم دیگر ارزش شنیدن هم ندارد. لحن و ادبیات این دو مقام هم با یکدیگر متفاوت است. لحن و ادبیات اندیشمند، فارغ از قدرت و باید و نبایدهای مرسوم است حتی قالب احساسی و ادیبانه هم می‌تواند پیدا کند اما سخن سیاست‌مدار از قالب‌های منطقی خاص سیاست تبعیت می‌کند و همراه با قدرت است لحن سیاست‌مدار با انشاء مدرسه متفاوت است. در این لحن کلمات به قصد زیاسازی و ایجاد احساس‌های شاعرانه بیان نمی‌شوند بلکه کلمات هر یک باری از قدرت و عمل را با خود حمل می‌کنند.

۴- سراسر نامه آکنده است از تحلیل دوقطبی افراط و تفریط، آزادی‌ستیز و دین‌ستیز، ترسو و مفتون، نفرت و شیدایی، تنگ‌نظری و شتاب‌زدگی و حتی در این قطب‌بندی تحریف‌هایی هم صورت گرفته که در ادامه مطلب به مواردی از آن اشاره می‌کنم اما اجمالاً باید محترماً خطاب به آقای خاتمی گفت که دوره این قطب‌بندی‌ها از کثرت تکرار به سر آمده چرا که در پس این نوع تحلیل و دو گروه کردن افراد در دو قطب افراط و تفریط این حکم قطعی خوابیده است که من و «من تبع» من بر صراط مستقیم و اعتدال قرار داریم و همه بر انحراف هستند غافل از این که این تحلیل‌ها از حیث نسبت حاکم بر آنها و غیرعینی بودنشان به سرعت تبدیل به شمشیر دودم می‌شوند و دیگرانی هم خود را در مرکز اعتدال، و خاتمی و هر کس دیگری را به تناسب در یکی از دو قطب افراط و تفریط قرار می‌دهند و از همه بی‌پایه‌تر در صحت اثبات این نوع استدلال ذکر جمله‌ای از مرحوم شریعتی است (صفحه ۱۴) و این رویه‌ای است که خاتمی در هفت سال فعالیت خود از کثرت به کارگیری آن را نخنما نموده است، چرا که اصل منطق در مقام توصیه به افراد صحیح است، مشروط بر این که در مقام

اندیشمند مطرح شود ولی هنگامی که در مقام سیاست‌مدار مطرح می‌شود مخاطب را به این سو سوق می‌دهد که اعتدال مورد نظر گوینده همان عملی است که او انجام داده و عموماً چون آن رفتار و سیاست را نمی‌پسندند با اصل سخن و منطق هم مواجهه می‌کند و این اثر مخرب عدم تفکیک میان دو نقش است.

۵- عدم تفکیک میان دو نقش مذکور در سراسر هفت سال گذشته موجب آن شده است که بزرگترین ظلم‌ها به کلمات صورت گیرد ظلم به کلمات افحش مظالم است و به آقای خاتمی قابل بخشش نیست. سخنان آقای خاتمی در مقام اندیشمند نسبت به اکثر کلمات حدوداً قابل پذیرش است، و به همین دلیل در این مقام دل‌نشین هم هست و این مقام قبل از رییس جمهور شدن و هنگام طرح شعارها و اندیشه‌هاست، اما پس از کسب قدرت مردم دیگر به آن عناصر و اجزای تعریف شده هر کلمه کاری ندارند بلکه تحقق عینی آن را در مقام عمل مشاهده می‌کنند وقتی که مردم مشاهده می‌کنند که پس از هفت سال هنوز هم رییس جمهور در مقام توصیف و تعریف نظری مشابه قبل از رییس جمهور شدن - مفاهیم قرار دارد و در عمل چیز دیگری جاری و ساری است، به طور طبیعی در این وضع کلمات از بار اصلی خویش تهی می‌شوند و به اصواتی بی‌مفهوم و حتی مضمزکننده تبدیل می‌شوند، و این ظلم به کلمات است. وقتی که عدالت شعار ظالم و مظلوم با هم شود به معنای آن است که عدالت فاقد مفهوم عینی شده است. وقتی که استبداد شعار مردم‌سالاری بدهد، قانون‌شکن شعار قانون‌سالاری بدهد تماماً به مفهوم پایان یافتن یک مرحله از راه است که تعامل و گفتگو را به کلی کان‌لم‌یکن می‌کند.

۶- آقای خاتمی به نحو ضمنی و بدون آن که صریحاً عنوان کند می‌کوشد که اصلاحات را مترادف عملکرد خویش بداند و با دفاع از اصلاحات و دستاوردهای آن فوراً عملکرد مثبت خویش را در مقام ریاست جمهوری نتیجه بگیرد، که این خطایی فاحش است، اگر چه به صراحت در نامه مطرح نشده است ولی این هم ظلم دیگری است به اصلاحات. بدون تردید خاتمی نقش مهمی در اصلاحات داشته اما این موضوع متفاوت از عملکرد وی در دولت و ریاست جمهوری است اگر چه در مقام اصلاحات نیز همیشه کوشیده است که خود را کنار نگهدارد مبدا مسئولیت راهبری آن گریبانش را بگیرد. در همین رابطه همواره بر منافع و دستاوردهای اصلاحات تأکید می‌کند، اما در این میان چند نکته مغفول واقع می‌شود. یکی این که دستاوردهای اصلاحات در سطح جامعه و خارج از ساختار قدرت بوده است و اگر

اصلاحاتی هم در این ساختار انجام شده به سرعت به نقطه اول و حتی عقب‌تر از آن بازگشته، مشکل مردم و نخبگان هم در این است که چرا ما به‌ازای اصلاحات موجود در سطح کلی جامعه تحولی چشمگیر یا در حد قابل قبول در ساختار قدرت رخ نمی‌دهد؟ مگر نه این که به آقای خاتمی رای دادند که این تحول را محقق کند پس چرا نه تنها پیشرفتی نمی‌شود بلکه به وضوح عقب‌گرد دیده می‌شود، نمونه انتخابات مجلس هفتم و رسیدگی به پرونده‌های قضایی از اهم این عقب‌گردها هستند. بنابر این خاتمی نمی‌تواند دستاوردهای جنبش اصلاحی را در سطح جامعه توجیه‌گر وضع کنونی خود و ادامه آن بداند.

نکته دیگر آن که برخی از آنچه که خاتمی به عنوان دستاورد بیان کرده نه تنها دستاورد نیست بلکه کاملاً عقب‌گرد است. مثلاً این که مخالفان اصلاحات هم شعارهای اصلاحات را می‌دهند یا همه کارهای خود را در پوشش قانونی انجام می‌دهند. اینها دستاورد نیست بلکه شکست فاحش است. مقصود از شعار دادن، صرف شعار نیست بلکه مقصود تحقق آن است. کدام حاکمی در دنیاست که شعار عدالت و توسعه و ترقی و رفاه و حتی آزادی و... ندهد. البته همه را با تعاریف و تعبیر خود؟! وقتی که شعارهای اصلاحات را مخالفان آن بدهند بدون این که در آن جهت گام بردارند سهل است که در جهت عکس گام برمی‌دارند، مثلاً شعار مردم‌سالاری می‌دهند و همزمان بدترین انتخابات را برگزار می‌کنند. این امر چیزی نیست جز مسموم شدن فضا و غیرشفاف شدن آن. این که آنان کارهای خلاف قانون خود را پوشش قانونی بدهند یعنی بدترین نوع مقابله با شعار قانون‌گرایی و از عجایب روزگار است که آقای خاتمی این فساد و فضای مسموم را پیشرفت می‌نامد.

و بالاخره این که اگر آقای خاتمی در ساختار قدرت در مقاطعی هم دستاوردهایی داشته است دلیل نمی‌شود که تا پایان به واسطه همان دستاوردها در ساختار باقی بماند و بیشترین خدمات را به دشمنان اصلاحات انجام دهد، فقط با این توجیه که در مقاطع خاصی دستاوردهایی داشته‌ایم! پس از سال ۱۳۸۰ و دور دوم ریاست جمهوری تقریباً در ساختار قدرت نه تنها دستاورد چشمگیر اصلاحی نداشته‌ایم که تماماً علیه اصلاحات بوده، آنچه هم که دستاورد بوده بدون حضور خاتمی هم می‌توانست محقق شود چه بسا مخالفان اصلاحات برای بقای خود کمتر از آنچه که هست با خواست ملت مخالفت می‌کردند.

۷- یکی از نکاتی که معمولاً در صحبت‌های آقای خاتمی هم هست و هیچ واقعیتی ندارد این تصور است که گویی افراد زیادی ایشان را قهرمان می‌دانند و لذا وی هم سعی می‌کند که

بگوید قهرمان نیستم و مردم قهرمان هستند و هکذا... اصلاً چنین نیست ابراز احساسات نسبت به افراد به معنای قهرمان دانستن آنان نیست که نیازمند مثال آوردن از گالیله باشد. اساساً کسی ایشان را در مقام قهرمان تلقی نکرده است. اتفاقاً همه تصویر متفاوتی دارند و کوشیده‌اند که با تهییج وی او را تحریک به اقدام مناسب کنند، که در این کار هم موفق نشده‌اند در حالی که قهرمان نقش متفاوتی دارد و اوست که دیگران را تهییج و تشویق می‌کند. و معلوم نیست که این ایده از کجا به ذهن آقای خاتمی آمده، شاید چند جوان کم سن و سال و احساساتی نامه‌هایی مشابه آنچه که در این سن و سال برای دوستان غیرهم‌جنس خود می‌نویسند برای آقای خاتمی نوشته‌اند و این توهم را ایجاد کرده‌اند. افکار عمومی که در کوچه و بازار از سال‌ها قبل بدترین تعبیر را درخصوص ایشان به کار می‌برد، چگونه می‌توان با این امر او را قهرمان بدانند. مشکل اینجاست که آقای خاتمی توقع مردم را در انجام درست وظایف خودش نوعی تلقی قهرمانی می‌داند! در حالی که مردم این توقع را از هر کسی دارند که متناسب وظایفش عمل کند و حقوق آنان را در پای قدرت قربانی نکند. بعلاوه آقای خاتمی که به ابراز احساسات مردم چندان اعتقادی نداشته و حتی در حین ابراز، احساسات آنها را دروغین دانسته چگونه به این نتیجه رسیده که مردم او را قهرمان دانسته‌اند یا می‌دانند؟

۸- یکی از نکات درستی که در نامه بصورت ضمنی و ناقص آمده است طرح اسامی مرحوم امام و مرحوم مصدق است، و مربوط کردن این دو اسم به جایگاه خود و مسأله اصلاحات. از نظر من وجه مشترکی میان مرحوم مصدق و امام و خاتمی وجود دارد زیرا در تاریخ این مملکت به ویژه در قرن اخیر که مردم جایگاهی یافته‌اند تنها این سه نفر هستند که مردم به معنای واقعی کلمه اعتماد خود را به آنان ابراز داشته‌اند. اعتماد که بزرگترین سرمایه سیاسی این مردم است فقط نزد این سه تن ارایه شد اما دو نفر اول مستقل از هر انتقاد به حق یا ناحقی که به آنان وارد باشد در یک مسأله انتقادی به آنان نیست و نوعی توافق اجماعی هم در این مورد وجود دارد و آن این که آن دو نفر هیچگاه به این اعتماد ملت خیانت نکردند. حتی اگر نتوانستند دیگر اهداف و شعارهای خود را کاملاً متحقق کنند این اعتماد را پاس داشتند، به همین دلیل هم نزد مخالف و موافق خود احترام دارند و به نظر من غارت منابع طبیعی، ظلم و ستم و بیدادگری و هر فساد دیگری نزد حکام مضرتر از این نیست که این منبع عظیم سیاسی ملت به آتش کشیده شود، که متأسفانه چنین شد و کو تا زمانی که مجدداً این منبع بازسازی شود و در خدمت سیاست قرار گیرد. بخش عمده‌ای از امید و ناامیدی مردم و

جوانان مربوط به نحوه برخورد رهبران جامعه با این منبع مهم سرمایه سیاسی است که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

۹- خاتمی در این نامه و در بسیاری از سخنان دیگر می‌کوشد که اولاً خود را امیدوار به آینده معرفی کند ثانیاً به جوانان و مردم امید دهد. که هر دو کوشش او بی‌ثمر است چرا که وی ناامیدترین افراد نسبت به آینده است گرچه این مسأله را در اظهارات علنی خود نمی‌گوید سهل است که خلاف آن را ادعا می‌کند ولی در سخنان خصوصی خود به صراحت بر ناامیدیش از آینده تأکید می‌کند او صریحاً می‌گوید که از لاییک شدن کشور چندان نگران نیست آنچه که مایه نگرانی اوست این است که ادامه این وضع موجب حکومت ضد مذهب شود و اتفاقاً نگرانی بجا و صحیحی است و صریحاً هم می‌گوید که امیدی به بهبود ندارد. البته انتظار نمی‌رود که یک نفر (به ویژه سیاست‌مداران) همان حرفی را که در خلوت اعتقاد دارد الزاماً همان را و به همان شکل در جلوت بیان کند، در آشکار باید امید دهد بلکه بتواند آن را زنده کند. اتفاقاً وقتی که از امید سخن گفته می‌شود و زیاد هم گفته می‌شود به صورت تلویحی به معنای آن است که ناامیدی فراگیر شده است اما وقتی برای آینده نامه می‌نویسیم دیگر نمی‌توانیم خلاف اعتقاد خود بنویسیم حتی اگر آن عقاید را مسکوت بگذاریم و اما کوشش خاتمی برای دمیدن روح امید در جوانان بی‌فایده و آب در هاون کوبیدن است چرا که خودش ناامیدتر از همه و همیشه است.

به علاوه با حلوا حلوا گفتن که دهان شیرین نمی‌شود. امیدواری هر فرد در مراحل وابستگی مستقیم به روند و جریان امور دارد و به قول معروف به کدام امید باید همراه مدعی شد به زبان خوشش، به پول زیادش، به راه نزدیکش یا به سیمای زیبایش؟ همچنان که خاتمی به درستی نوشته است مرحوم امام روح امید را از طریق شخصیت دادن و احیای اعتماد به نفس در افراد این کشور زنده کرد ولی متأسفانه این سال‌ها و روند حاکم بر آن تمامی این مسأله را که پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ مجدداً احیا شده بود به خاکستر تبدیل کرد.

گرایش به بیگانه محصول از میان رفتن امید و اعتماد به نفس است اما این امید و اعتماد به نفس چیزی نیست که با گفتن یا توصیه آن هم از طرف ناامیدترین‌ها بوجود آید. امید و اعتماد به نفس را باید از طریق عمل و در همراهی و همگامی با مردم زنده کرد گرایش به خارج دقیقاً و دقیقاً محصول عملکرد ساختار قدرت در هفت سال اخیر است که متأسفانه خاتمی هم بر این آتش بنزین ریخت و آن را شعله‌ور کرد، گرایش به خارج در امروز به شکل غربی شدن و

کنار گذاشتن دین نیست که تجلی یافته بلکه گرایش به خارج حتی در میان افراد دیندار هم وجود دارد و این گرایش به قدرت در خارج و ناامیدی از قدرت در داخل است که محصول عملکرد مشترک ساختار قدرت و خاتمی است وقتی که هر اقدام مردم با پاتکی ناجوانمردانه مواجه شود طبیعی است که مردم را نسبت به اعمال قدرت مسالمت‌آمیز خود بی‌اعتماد کند و حتی دیگر دنبال قهرمان داخلی نگردد، مسأله‌ای که خاتمی ظاهراً نگران آن است، بلکه به دنبال منجی بیگانه باشد و اتفاقاً الگو هم دارد. نه در بوسنی و نه در افغانستان و نه در عراق دخالت بیگانه موجب تضعیف دینداران نشده است. سهل است که دینداران متحجر که بزرگترین دشمن دین هستند را تضعیف کرده است اما خاتمی هم بر این کوره دمیده است هنگامی که پنج وزیر را مامور رسیدگی به پرونده خانم کاظمی می‌کند فقط به این دلیل که تابعیت کانادایی دارد - گرچه به این دلیل اعتراف نمی‌کند- ولی یک منشی را برای رسیدگی به وضعیت افراد تابعیت‌دار ایرانی تعیین نمی‌کند اگر هم تعیین می‌کند یا تحویلش نمی‌گیرند و یا به عامل ماله‌کشی بر [AAAAAAAAAAAAAAAAAAAAAAAAAAAAAAAA] تبدیل می‌شود. طبیعی است که با این رفتار افراد را به سوی بیگانه سوق داده‌ایم. منطق خاتمی هم تقریباً بیگانه‌پناهی است او درخصوص پرونده آقاجری و حکم صادره در باره او بارها گفته است که این نوع اقدامات در سطح بین‌الملل برای ما هزینه دارد - قریب به این مضمون- در حالی که این منطق کاملاً غلط است و نگاه به خارج دارد اگر اقدامات انجام شده علیه آقاجری قانونی بود - که نبود- باید رییس جمهور از آن دفاع می‌کرد مگر نه این که آقای خاتمی از بسیاری اقدامات هزینه‌ساز برای این کشور حمایت می‌کند چرا که آنها را درست می‌داند یا حداقل این طور تظاهر می‌کند مثل سیاست ایران در برابر اسرائیل و فلسطین بنابراین در این مورد هم باید چنین می‌کرد و اگر این اقدامات خلاف قانون بود خوب ایشان این وسط چه کاره‌اند؟ باید با تخلف از قانون برخورد شود چه در سطح جهانی به نفع ما باشد چه نباشد اتفاقاً در پرونده زهرا کاظمی هم راه صد در صد خطایی را رفت زیرا مسأله اصلی آن پرونده کشته شدن خانم کاظمی نبود چرا که این مسأله می‌توانست کاملاً اتفاقی و بر اثر اشتباه یک مأمور یا موارد مشابه باشد که در همه جای دنیا هم امکان بروز آن است. مسأله اصلی کوشش نظام‌مند برای سرپوش گذاشتن بر آن بود همان مسأله‌ای که بعداً هم منجر به آن دادگاه مضحک شد و هنوز هم وزارت اطلاعات می‌گوید قاتل را می‌تواند معرفی کند و کسی گوشش بدهکار نیست. مسأله اصلی در پرونده من است که به صورت نظام‌مند جنایت علیه فرد و ملت و منافع ملی می‌کنند و خاتمی همه را

اطلاع دارد و باز هم سکوت می‌کند. آیا این رفتار در فرد انگیزه ایجاد نمی‌کند که مثل زمان قاجار - که حکومت تجار را می‌چاپید و آنها برای در امان بودن خود هر یک پولی به کنسولگری روس و انگلیس و... می‌دادند و تابعیت می‌گرفتند تا در کشور خود در امان باشند - بروند و از کشورهای دیگر حتی اگر شده بورکینافاسو تابعیت بگیرند بلکه قانون حمایت کنسولی شامل آنان شود؟ اگر مردم چنین کردند چه کسی را باید تخطئه یا محکوم کرد حکومت را یا مردم را؟ این است عامل ناامیدی مردم. اگر تند تلقی نشود باید آن مثال مشهور را بیان کرد که فرد بدچهره‌ای کودکی را در بغل گرفت و کودک شدیداً گریه می‌کرد و او هم سعی در آرام کردن کودک داشت تا این که یک نفر به او گفت کودک را رها کن خودش آرام می‌شود. گریه او از نگاهش به توست.

۱۰- تردیدی نیست که آقای خاتمی دارای فضایی است. در اخلاق و منش و رفتار شخصی و حتی در حوزه اندیشه نکات قابل احترامی دارد اما بحث از این مسایل نیست چرا که او در مقام ریاست جمهوری و جنبش کلی اصلاحات به داوری فرا خوانده شده است. سلامت نفس و آلوده نبودن خود و اطرافیانش به مسایل مالی و سوء استفاده از قدرت نکات مثبت و ماندگاری است او اگر نتوانست از قدرت ملت چنان که شایسته است در جهت حل مسایل مملکت و ملت استفاده کند به همان میزان هم قدرت را در جهت سوء استفاده به کار نبرد شاید بدین خاطر که اصولاً قادر در به کارگیری قدرت در هیچ وجهش نبود اما ای کاش که او چنین نبود حتی اگر اندکی هم در به کارگیری قدرت به خطا می‌رفت بهتر بود که اصولاً آن را در اختیار نگیرد و به کار نبرد. شاید اگر به کار می‌برد در مواردی به هدف مورد نظر ملت اصابت می‌کرد حداقل می‌توانست بگوید که به کار برده‌ام اما امروز چی؟

با این حال آقای خاتمی در نامه خود و در ابتدای آن کوشیده است فضایی را برای خود برشمارد که چندان معقول نیست حتی اگر هم باشد مفید بحث نیست زیرا اهم فضایی که برای سیاست‌مدار و رئیس جمهور لازم است مغفول مانده است. آقای خاتمی می‌کوشد با تصویر کویر که صبور و بی‌ادعا و امیدوار و پرتلاش است خود را با وی همانندسازی کند و این که از کویر آمده پس این خصایل را هم لاجرم دارد در حالی که چنین نیست. مگر آن که معنای کلمات عوض شده باشد. صبر در قاموس ایشان چه معنایی دارد؟ کدام سختی را تحمل کرده که نام صبر بر آن می‌نهد؟ حتماً صبر بر شنیدن سختی‌های دیگران و دم بر نیاوردن هم نوعی از صبر مدرن است. این روزها همیشه به سفر است و خندان و حتی بی‌خیال به نحوی

BB

[BB]

من بارها گفته‌ام که سلاح کشتار جمعی واقعی در عراق، تسلیحات اتمی و شیمیایی نبود بلکه سلاح شکاف میان مسئولیت و قدرت بود که صدام با یک قبضه کلاشینکف و یک عدد بولدوزر می‌توانست ده‌ها هزار نفر را روانه گورهای دسته‌جمعی کند. اگر شعار شفافیت و تناسب قدرت و مسئولیت از محورهای مهم دوم خرداد بود باید گفت که در این دو محور نه تنها پیشرفتی حاصل نشد که به عوض پسرفت هم داشته‌ایم. البته این پسرفت‌ها در حوزه ساختار قدرت است، ولی در حوزه ساخت اجتماعی و جامعه روند امور الزاماً چنین نیست.

۱۲- در چند جای نامه نویسنده ادعاهایی را به عده‌ای نسبت داده است که چندان واقعی نیست و اگر هم واقعیت باشد وزنی نداشت این که عده‌ای مطالبات و خواست‌های ناشدنی را مطرح کردند و خواستار حذف دین شوند و تقاضای ایفای نقش اپوزیسیون برای دولت و خاتمی در درون حکومت کردند واقعیت خارجی ندارد و اگر هم دارد بسیار اندک است که شایسته بزرگ‌نمایی نیست و چه خوب بود مصادیق و مسایل آن را با حجم نیروی خواهان آن بیان می‌کرد. اصلی‌ترین خواست تحقق (نسبی و نه حتی کامل) مردم‌سالاری و اجرای قانون بود که در تمام شعارهای خاتمی وجود داشت و فکر نمی‌کنم هیچ شعاری به لحاظ منطقی درونی‌تر از این دو شعار برای نظام بر آمده از انقلاب باشد مگر آن که نظام استحاله شده باشد و این دو را برنتابد که در این صورت اپوزیسیون بودن نظام با تکیه بر این شعار نه ضعف که نقطه قوت است. بعلاوه چه کسی خواهان حذف دین شده است مگر دین واحدی در جامعه جاری و ساری است که افراد خواهان حذف آن باشند، حذف دینی که در پوششی اسلامی اندیشه‌های تمامیت‌خواهانه و استبدادی را توجیه‌گر است و خاتمی هم در نامه خود به آن تاخته هدف هر فرد بویژه مومنان است، و این اتهامی نیست که روا داشته شود، اگر بخشی از سخنان خاتمی را در این نامه تجزیه و تحلیل کنیم از منظر حاکمیت براندازانه‌ترین حرف‌هاست. چطور خاتمی حق دارد اینها را بگوید و دیگران خیر؟ خوب دلیلش روشن است چرا که حرف خاتمی در عالم خارج مابه‌ازای خطرناکی برای آنان ندارد زیرا شنونده این حرف را با عمل و منش او تفسیر و درک می‌کند و از این حیث خطری را متوجه مخالفان مردم‌سالاری و حاکمیت قانون نمی‌نماید، البته من منکر این نیستم که پس از دوم خرداد مطالباتی فراتر از ظرفیت مطرح شده اما این امر طبیعی است و افراد صاحب نقش در

اصلاحات حق ندارند به دلیل طرح این نوع مطالبات خود را و عملکرد خویش را توجیه نمایند. وظیفه آنان بود که برای کنترل مطالبات اقدامی کنند و با تأمین بخش ممکن و ضروری مطالبات افراد عجول را خلع سلاح نمایند. نه اینکه در برابر مطالبات بایستند اتفاقاً افزایش مطالبات فقط تهدید نبود که فرصت هم بود و بزرگترین خطای خاتمی در این خصوص نحوه برخورد کاملاً منفعلانه وی در قضایای ۱۸ تیر است که دیدگاه کامل خودم را در این خصوص دو سال پیش در مصاحبه با نشریه آفتاب مطرح کرده‌ام. خاتمی چون موجودی منفعل در کنار گود می‌نشیند تا ان‌شاءالله امور به وفق مراد پیش رود، در واقع سیاست او را می‌توان به معنای دقیق کلمه «سیاست دیم» توصیف کرد اما اگر در کشاورزی شیوه دیم بعضاً جواب دهد در صنعت و سیاست چنین امری پاسخ نمی‌دهد.

شاید یکی از مواردی که آقای خاتمی به عنوان شعار افراطی مطرح می‌کند مسأله فراندوم باشد، روشن است که چنین شعاری فقط در یک حکومت غیرمردم‌سالار افراطی است و اگر حکومت به ملت خود مطمئن باشد نه تنها از آن فرار نمی‌کند که استقبال هم می‌کند نتایج فراندوم چند روز قبل ونزوئلا صحت این ادعا را می‌رساند و اگر یک حکومت پایگاه مردمی نداشته باشد مخالفت با فراندوم نه تنها مشکلی از آن را حل نمی‌کند که تشدید هم می‌کند.

۱۳- آقای خاتمی به صورت عجیبی هنوز هم خود را متعهد به عهد و پیمانی که با مردم و خدای خودش بسته است می‌داند گرچه من نمی‌دانم با خدا چه پیمانی بسته و کاری هم به آن ندارم ولی پیمان‌ش با مردم برنامه ۱۲ ماده‌ای است که قبل از دو خرداد ارایه کرد و سپس حرف‌های دیگرش و قسم خورده شده در مجلس و... و تردیدی نیست که در این پیمان استوار و ثابت قدم نبود، اصولاً آقای خاتمی هیچ خط قرمزی از خود به جا نگذاشته تا بدانیم کی و چگونه خود را متعهد به این پیمان می‌داند؟ هر خط قرمزی را که تعیین کرد به بدترین شکلی از آن عقب‌نشینی کرد و خوشبختانه دیگر نمی‌تواند حتی خط قرمز یا خاک‌ریز جدیدی تعیین کند چرا که در حال عقب‌نشینی مستمر است و حتی نیروهای رقیب او جلوتر از خود او در حال فتح سرزمینی هستند که مردم اصلاح‌طلب در اختیارش نهادند بعد از بارها و بارها خط‌کشی در سال ۱۳۸۰ اعلان شکست سیاست اعتدال را کرد ولی بجای آن که سیاست جدی‌تری در پیش گیرد سیاست انفعال را پیشه ساخت در سال ۱۳۸۱ اعلان کرد که اگر این دو لایحه تصویب نشود من رییس جمهور نیستم و تصویب هم نشد و کماکان رییس جمهور است در جریان انتخابات بی‌پایه‌ترین مواضع را اتخاذ کردند و در نهایت گفتند که انتخابات

غیررقابتی، غیرقانونی و غیرآزاد را برگزار نمی‌کنیم و در نهایت هم برگزار کردند. من اوایل فکر می‌کردم که آقای خاتمی بنابه مصالحی چنین می‌کنند بویژه که به نظر می‌رسید که خاتمی می‌ترسد اگر کنار بروند آسمان ایران به زمین می‌آید، ولی امروز تقریباً مطمئن هستم که دلایل دیگری در پیش است، چرا که بقای خاتمی در ساختار قدرت بیش از پیش مملکت را تضعیف می‌کند و مخالفان مردم را جری‌تر می‌نماید. دلایلی که به ذهن می‌رسد عموماً به جنبه شخصی آقای خاتمی برمی‌گردد که یکی ترسو بودن شدید اوست که در برابر قدرت مثل چغوک در برابر مار می‌ماند، دیگر این که احتمالاً رعایت تعدادی از دوستان کارگزارش را در قدرت می‌کند که با رفتن او مخالف هستند و بالاخره ظاهراً مزه صندلی استیل هم چندان بد نیست بویژه روحیه بشاش و خنده‌روی آقای خاتمی را در مصاحبه‌های چهارشنبه که نگاه می‌کنم گویی که هیچ غم و اندوهی ندارد ظاهراً مدت زیادی از کویر آمده و تغییر خصوصیت داده است. امیدوارم که از این کلمات دلگیر نشود چرا که با همه انتقادی که به عملکردش دارم و حتی به این سخنان خود نیز عقیده دارم، باز هم نقاط قابل احترام در او وجود دارد.

۱۴- آقای خاتمی در جایی از نامه عنوان کرده که اپوزیسیون بودن اصلاحات درون دولت به صورت طنز همه دوران‌های تاریخ می‌توانست باشد (صفحه ۲۴) من نمی‌دانم که منظور از اپوزیسیون در نظر ایشان چیست و اصولاً اپوزیسیون آن کدام است، یا این که اصولاً چه کسی این خواست را مطرح کرده است؟ اما می‌دانم بزرگترین طنز تاریخ و البته نه در همه دوران‌ها، بلکه همین دوران خودمان سخنان آقای خاتمی است که عملکرد اصلاحات را در حوزه اقتصاد مثبت می‌داند گرچه در عرصه سیاست آن را محترماً عقیم معرفی می‌کند. و این مسأله را نه تنها در نامه موجود که در چند سخنرانی خود عنوان کرده است! البته تردیدی نیست که خواست اصلی مردم بهبود وضع معیشت و رفاه اقتصادی است، اما صاحب‌نظران و به تبع آنها مردم در سال ۱۳۷۶ به برنامه اصلاحات سیاسی رای دادند چرا که روشن بود بدون اصلاحات سیاسی رشد و رفاه اقتصادی پایدار و مستمر محقق نخواهد شد براساس همین تحلیل بود که در برنامه آقای خاتمی سیاست اقتصادی خاصی مقدم بر اصلاحات سیاسی از جمله حاکمیت قانون، نظارت مدنی، آزادی مطبوعات، افزایش مشارکت مردم و... وجود نداشت. حال چگونه است که ایشان مدعی پیشرفت اقتصادی در عین پسرفت سیاسی شده است؟ آیا این روند را پایدار می‌داند؟ آیا خواست مردم و حتی مشارکت‌کنندگان در اصلاحات این بود؟ من در جلسه‌ای که

پس از انتخابات دوم ایشان (۱۳۸۰) در کاخ سعدآباد با حضور اعضای شورای مرکزی جبهه مشارکت بود به طنز گفتم که کار من ماله‌کشی شده است. ولی ظاهراً با این سخنان که اخیراً از آقای خاتمی صادر می‌شود کار دیگران از ماله‌کشی نیز گذشته است.

۱۵- آقای خاتمی در چند مورد افتخار خود می‌داند که جلوی انتقاد دیگران را نگرفته است یا از مطبوعه‌ای شکایت نکرده و امثالهم. به نظر من اینها افتخار آقای خاتمی و دولت نیست. زیرا این امور اگر وجود داشته از موضع قدرت نبوده است. عفو اصولاً وقتی معنا می‌دهد که قدرت بر مجازات باشد، در غیر این صورت روغن ریخته را نذر امامزاده کردن است و من تردید ندارم که اگر شکایت می‌کردند چنان دولت را خفیف و خوار می‌نمودند که تا ابد فکر شکایت را از سرش به‌در کند، همچنان که در قضیه زهرا کاظمی و مامور وزارت اطلاعات چنین کردند بنابراین نبستن دهان‌ها، نشکستن قلم‌ها، نبریدن دست‌ها وقتی افتخار است که قدرت چنین امری وجود می‌داشت و الا هر کس قبل از رسیدن به قدرت شعار آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی می‌دهد و تا وقتی به این مرحله نرسیده‌اید نمی‌توانید چنین ادعایی داشته باشید. و من تردید دارم که اگر به این مرحله می‌رسیدید اقدامی بعمل نمی‌آوردید.

اتفاقاً ایراد مهم به آقای خاتمی این بود که چرا در برابر حقوق خودش (به صفت شخصیت حقوقی) کوتاه می‌آید، همه هم می‌دانستند که این امر ناشی از خصلت مدارا و تسامح نیست بلکه ناشی از ترس عدم رسیدگی و حتی رسیدگی معکوس است. همچنان که لایحه اختیارات را پس گرفت تا برخی از اختیارات نداشته‌اش نیز از وی اخذ نشود.

یکی از تبعات روشن این استدلال که علیه آزادی اقدامی نکرده است مستقل از اهمیت و ارزش یا صحت و سقم آن تجزیه کردن حاکمیت است در واقع او حاکمیت را به دو بخش خودش و دیگر بخش‌ها تقسیم می‌کند و این که بخش وی در جهت محدود کردن آزادی عمل نکرده است. و این استدلال بغایت اشتباهی است. چرا که مردم به کل حاکمیت کار دارند، حاکمیتی که تجزیه‌ناپذیر است و عملکرد کل آن است که بر زندگی و سرنوشت آنان تأثیر می‌گذارد.

۱۶- یکی از محوری‌ترین شعارهای اصلاحات حاکمیت قانون بود که طی سال‌های اخیر به بدترین سرنوشت دچار شده است. یک نماد این ادعای من سخن خاتمی در صفحه ۴۰ است: «که غیر معتقدان به قانون ناچارند دم از قانون بزنند و کار خود را توجیه قانونی کنند»، خوب این کار یعنی بلاموضوع کردن قانون و حاکمیت آن و این پسرفت است و نه پیشرفت.

نیست. از این نوع اظهارنظرات در سخنان خاتمی فراوان است که نشانه چند گام به عقب است. این عقب‌گرد به حدی است که خاتمی در صفحه ۳۰ نامه خود مشکلات را ناشی از انحراف از روح قانون اساسی از جانب عده‌ای دانسته است. در حالی که اساساً چنین نیست. اصل حاکمیت قانون وجود ندارد و الا هر نوع تفسیری که بخواهد صورت بگیرد پس از پذیرش اصل حاکمیت قانون است. طرف مقابل اصلاحات اصولاً این اصل را نمی‌پذیرد مگر آدم‌کشی و پرونده‌سازی و تهمت ناروا و صدها مساله دیگر به تفسیر خاصی از قانون اساسی مربوط است؟

۱۷- آقای خاتمی به لحاظ آشنایی با فلسفه و منطق ضرورتاً نمی‌بایست مطالبی را بنویسد که صدر و ذیل آن با هم انطباق ندارد چنین مساله‌ای ناشی از روح کلی حاکم بر نوشته است که فقط در صدد توجیه وضع موجود برآمده و الا آقای خاتمی آگاه‌تر از آن است که چنین مطالب متناقضی را در کنار هم قرار دهد. مثلاً در صفحه ۲۴ در عین پذیرفتن برآورده نشدن بخش‌هایی از مطالبات بحق جامعه بخصوص نسل جوان و تحصیلکرده، ایجاد و تقویت پندار عدم موفقیت و برآورده نشدن خواسته‌های عمومی را بدتر از اصل برآورده نشدن دانسته است. گویی اگر این مطالبات برآورده نشده مردم باید فکر کنند که برآورده شده است! یا در صفحات ۲۹ و ۳۰ هر دو جریان سکولار و حاکمیت جبارانه دین را محکوم به شکست می‌داند اما تعریفی که خود از مردم‌سالاری می‌کنند کاملاً تعریف سکولار است چرا که بهروزی ملت را تنها از طریق استوار کردن مردم‌سالاری بر پایه اعتقاد و فرهنگ مردم و بعلاوه نوسازی فرهنگ دینی می‌داند به عبارت دیگر نه تنها قیدی پیشینی بر مردم‌سالاری ندارد و آن را صرفاً به صفت فرهنگ مردم متصف می‌کند، بلکه خواهان نوسازی فرهنگ دینی و اجتماعی هم می‌شود. و بعد هم معلوم نمی‌کند که کدام یک از گروه‌های سیاسی (غیر از اقتدارطلبان) هستند که با این گزاره مخالف باشند و اصولاً مخالفان اصلاحات با کدام گزاره بیش از این گزاره‌ها مخالف هستند؟ کدام لاییک معقول است که مخالف این گونه مردم‌سالاری باشد؟

پرداختن بیش از این به مساله نامه و دیگر امور هفت سال گذشته از حوصله فعلی من خارج است برخی از مسایل را در مصاحبه‌ای دیگر گفته‌ام بخش‌هایی هم بماند برای فرصت دیگر، اما مشکل اصلی این است که آقای خاتمی هنوز هم می‌گوید که شکست نخورده و پیروز است، و جالب این که درخصوص انتخابات هفتم به صراحت گفت که من و مردم اصلاح طلب پیروز این انتخابات هستیم!! و معلوم نبود اگر شکست می‌خوردند چه می‌شد؟ و

جالب این که مردم اصلاح طلب را هم ضمیمه خودش می‌کند مشکل اینجاست که آقای خاتمی سال‌هاست که تسلیم شده و بالاتر از آن تباه گردیده ولی هنوز خیال می‌کند که شکست نخورده، بقول توکویل به ندرت پیش می‌آید که شخصی در هنگام پیش آمد خطرات در همان سطح و وضع عادی خود بماند، یا علو همتی از خود نشان می‌دهد که خارج از وضع عادی است یا زبونی و انحطاطی بیشتر از معمول از او ظاهر می‌شود. ظاهراً آقای خاتمی خود را به دست تقدیر رها کرده تقدیری که در سال ۱۳۷۵ به دقت آن را پیش‌بینی کرده بود، ولی من و خیلی دیگران امید داشتیم که آگاهی و شجاعت این سرنوشت را تغییر دهد من در دور دوم بارها گفتم که نامزد نشو و اگر گوش می‌کرد به نفع همه بود اما ظاهراً علاقه به صندلی و یا فشار دوستان مانع از اتخاذ تصمیم صحیح شد. من یک ماه بعد از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶ با او در ساختمان ریاست جمهوری ملاقات کردم ولی برای صحبت با من رادیو را روشن و صدای آن را بلند کرد گفتم که طبعاً به محل کارش اعتماد ندارد بعداً درست می‌شود. در زمستان ۱۳۷۹ نیز که با او در کاخ سعدآباد ملاقات کردم تا بگویم نامزد نشود باز هم صدای رادیو را روشن و بلند کرد و در واقع همه چیز همان موقع دستگیرم شد که اوضاع چگونه است. یک بار نامه‌ای به او نوشتم و او پاسخ مرا داد که فقط یک نسخه نزد خودم است و به کسی نداده‌ام ولی یک نسخه آن را بازجوی من داشت و گفت قبل از این که پاسخ به دست تو برسد کپی آن برای ما (دستگاه قضایی) ارسال شد و با این توضیحات بهتر می‌توان وضعیت خاتمی را درک کرد و عملکردش را قضاوت نمود.

خاتمی بهتر از هر کس می‌داند که پایگاه مردمی حکومت تا چه حد ضعیف شده است او زرنگ‌تر از آن است که فریب این استقبال‌های ساختگی را بخورد که صدام قبل از رفتنش استقبال‌های میلیونی داشت و آراء ۹۹/۹٪ کسب می‌کرد. خاتمی خوب می‌داند که ضعف و زبونی حکومت در برابر قدرت‌های غربی هیچ دلیلی جز فقدان حمایت مردمی از حکومت ندارد. دروغ گفتن‌های پیاپی درخصوص اینکه تسلیحات اتمی خلاف شرع است و در سیاست‌های ما نمی‌گنجد چیزی جز پنهان کردن این واقعیت روشن نیست که به ما اجازه نمی‌دهند که به دنبال بمب اتمی برویم و ما هم تمکین می‌کنیم. و حتی بمب اتمی را خلاف شرع می‌کنیم (و من اظلم ممن کذب علی...!). حکومتی که مستظهر به حمایت ملت خویش نباشد چاره‌ای جز پذیرش قطعنامه‌های ذلت‌آور ندارد حتی اگر در لفاف توجیهات فریبنده پوشیده شود. آدم وقتی که به زانو درآمد اگر نخواهد اقرار کند به بدترین شیوه توجیه می‌کند و

با بیان کلمات و جملات زیبا نیز نمی‌توان بر خفت و خواری سرپوش گذاشت که اگر می‌شد دیگران خیلی بهتر از آقای خاتمی می‌توانستند چنین کنند. اینجاست که من به آخرین جملات آقای خاتمی در نامه اشاره می‌کنم که قول داده است که باز هم با جوانان سخن بگوید. می‌خواستم درخواست کنم که بس است! همین جا کلام را قطع کند چند ماه دیگر هم به زودی تمام خواهد شد و دیگران هم نیازی به شنیدن تکرار مکررات ندارند. بهترین کاری که می‌تواند انجام دهد سکوت است و سکوت. دیگر ادعای عدالت‌جویی از جانب هیچ کس که در ساختار قدرت است شنیدنی نیست جالب این که آقای خاتمی که نمی‌تواند از مظلومین کشور خودش دفاع کند این روزها نگران بی‌عدالتی در عراق و دیگر کشورهاست. دفاع از آزادی و مردم‌سالاری و حاکمیت قانون و گفتگو و توسعه سیاسی از جانب اصحاب قدرت تماماً پوششی برای بقای در قدرت است و بس. آنچه که در فوق آمد بیش از اینکه نقد خاتمی باشد نقد خودم و دوستانم است. به امید اینکه تجربه اصلاحات با همه فراز و فرودهایش برای همه از جمله خود من درس‌آموز باشد. انشاءالله

اواسط سال ۱۳۸۳